



مریم فضائی خبرنگار گروه فرهنگ

«۳۵ سال می‌گذرد؛ اما هنوز پاییز که می‌آید نمی‌دانم از آتش مه‌ری که بر جانم انداخته غمگین باشم یا مسرور. به برگ‌های زیبا و رنگارنگ می‌نگرم؛ با من سخن می‌گویند؛ زیبایی مرگ ما از زیبایی زندگی ماست... آری؛ پاییز برای من بغضی تمام‌نشدنی دارد. تب و لرزی است که حس آشنائیش گریانبخش وجود من است. هنوز و همیشه نگاهم شور دیدنش را می‌ریزد و مرا بر دوست داشتنی‌ترین دوره‌های ماندن و رفتن رها می‌کند... اصلا پاییز بهار من است، وقتی شکوفه می‌زند زخم‌های دلم در خزان فصل‌ها... او به من آموخت هر آمدنی رفتنی دارد؛ اما زیبا رفتن کار پاییز است.» اینها نوشته‌هایی است که در پشت کتاب «پاییز آمد» نوشته گلستان جعفریان به چاپ رسیده است؛ کتابی که از زبان فخرالسادات موسوی، همسر سردار شهید احمد یوسفی نقل شده است. در میان کتاب‌هایی که در ژانر ادبیات پایداری نوشته شده است، این کتاب جای خودش را به نوعی دیگر در دل مخاطبان باز کرده. کتاب به دور از هر نوع کلیشه و تصویرسازی‌های عجیب و دست‌نیافتنی از شهدا، به دل زندگی شهید رفته و با زبانی شیرین و نگاهی متفاوت، آن را نقل می‌کند. شاید همین نگاه متفاوت به داستان شهدا، باعث شده



تا رهبر انقلاب برای این کتاب تقریظی نوشته و مهر تأییدی بر این نوع روایتگری از زندگی شهید بزند. روز یکشنبه، ۲۹ مهرماه در مراسمی از تقریظ مقام‌معظم‌رهبری رونمایی می‌شود.

گلستان جعفریان در گفت‌وگویی که با ایسنا داشت به نگاه متفاوتش به ادبیات پایداری اشاره کرد و درباره دوری از کلیشه‌ها گفت: «ادبیات پایداری نوعی نیازسنجی است. این گونه ادبی به قدری فنی است که شما می‌توانید براساس نیازهایتان آنچه را که می‌خواهید از ظرف این گونه ادبیات بردارید. معمولاً شهیدان را آدم‌هایی بسیار متفاوت و دست‌نیافتنی و درواقع اسطوره معرفی کرده‌اند؛ البته این طور هم بودند و ما اسطوره‌های بزرگی داشتیم اما آنها زندگی معمولی هم داشتند.» جعفریان علت انتخاب زندگی فخرالسادات را اینگونه بیان می‌کند: «می‌خواهم شخصیت‌ها واقعی باشند، بی‌رودریاستی حرف‌شان را با مخاطب بزنند تا خواننده با آنها احساس همذات‌پنداری کرده و آنها را درک کند و بداند آنها نمی‌خواهند خودشان را با وجود نگرانی‌ای که نسبت به لطمه خوردن به ارزش‌ها و ادبیات پایداری دارند، مخفی کنند. آنها واقعیت زندگی را پنهان نمی‌کنند.»

جعفریان دست به قلم برده تا داستانی متفاوت از یک زندگی معمولی را روایت کند. فخرالسادات موسوی، راوی قصه، دختر نوجوانی است که عاشق یک پاسدار می‌شود. این دختر ۱۶ساله به خاطر عشق زیادی



**فخرالسادات موسوی، همسر شهید احمد یوسفی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:**

## روی پیشانی من همسر شهید نوشته شده بود

اینکه بالاخره کتاب تکمیل و آماده چاپ شد.»

موسوی با تاکید براینکه باید از کلیشه‌ها دوری کرد گفت: «ما در این کتاب، کلیشه‌ها را شکستیم و سعی کردیم تا با گفتن زندگی خصوصی شهید، تصویری واقعی‌تر از شهیدان‌شان دهیم. این تفاوتی است که این کتاب با دیگر کتاب‌های این سبک دارد. جوانان ما نمی‌دانند شهید در طول زندگی‌شان چه تفکرات و احساساتی داشتند و چگونه زندگی می‌کردند. اگر شناخت درستی از سبک زندگی شهدا شکل نگیرد، نمی‌شود از جوانان امروز انتظار داشت در زندگی‌شان برای شهدانقشی قائل شوند. ما با رعایت نجات‌در این کتاب سعی کردیم این تصورات کلیشه‌ای را شکسته و به تصویری واقعی‌تر از زندگی شهید برسیم.» همسر شهید یوسفی با گفتن ضرب‌المثل هرچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند، یکی دیگر از تفاوت‌های کتاب «پاییز آمد» را این‌گونه بیان کرد: «ما مسائل را همان‌گونه نقل کردیم که رخ داده بود و به‌نظم چون از دل آمده پس بردل خواننده هم می‌نشیند. داستان درباره زندگی دختری است که در مواجهه با جنگ است و با یک رزمنده ازدواج می‌کند و چالش‌های زیادی در مسیرش دارد. ما هر زمان که سفرهای پهن می‌کردیم و رزمنده‌ای سران سفره غذا می‌خورد، هفته بعد برای تشییعش می‌رفتیم. گفتن این مسائل شاید ساده به‌نظر بیاید اما اینها دل‌نگرانی‌هایی بود که هر خانواده‌ای در آن روزگار داشت. حالا ما در این کتاب، داستان زوجی را داریم که با تمام این مسائل و مخالفت‌های خانواده دختر، به واسطه علاقه‌ای که به‌همدیگر دارند از کنار این چالش‌ها رد می‌شوند. درنهایت هم خواننده شهید ما را پذیرفت و پیش خودش برد.»

در مصاحبه‌ای که نویسنده این کتاب داشت اعلام کرد فخرالسادات موسوی از چاپ کتاب ابراز ناراحتی کرده. درباره این موضوع موسوی این‌گونه پاسخ داد: «من بابت محیط شهر زنجان احساس نگرانی می‌کردم. البته موقعی که

که دارد، تن به زندگی‌ای می‌دهد که هر روز منتظر خبر شهادت یا مجروح شدن همسرش است. همچنین او حمایت خانواده‌اش را هم ندارد. صادر و پدیر فخرالسادات هر دو مخالف ازدواج او با یک پسر نظامی‌اند. آنها حتی به نشانه اعتراض به مراسم دخترشان نمی‌آیند و تا لحظه آخر به او می‌گویند: «می‌توانی برگردی و هر آنچه که احمد خریده برگردانیم.» حتی زمانی که احمد شهید می‌شود و فخرالسادات با دو کودک زیر پنج‌سال می‌ماند، مادرش به او می‌گوید: «این روز را می‌دیدم که نمی‌خواستم با این آدم ازدواج کنی.» با این حال، فخرالسادات با احمد یوسفی ازدواج می‌کند و ثمره این ازدواج دو پسر به نام‌های علی و محسن می‌شود.

جعفریان در این کتاب کاری کرده که مخاطب در موقعیت انتخاب قرار بگیرد. او در این باره می‌گوید: «در آسیب‌شناسی ادبیات پایداری یکی از آسیب‌ها این است که مخاطب موقعیت انتخاب ندارد و بیشتر در یک بستر تبلیغ و تأییدشده، کتاب را می‌خواند. در «پاییز آمد» مخاطب کاملاً با یک زندگی معمولی مواجه است، ازدواج فخرالسادات و احمد مانند دیگر زوج‌ها در دهه ۱۳۶۰ است. تفاوت دیگری که کتاب دارد این است که خواننده می‌تواند انتخاب کند و این بستر انتخاب در ادبیات پایداری جایش خالی است و ما بیشتر یک بستر تعیین‌شده داریم.» مخاطب با خواندن این داستان بین دو شخصیت فخرالسادات و مادرش، لعیا



\_\_\_\_\_

کتاب چاپ شد تا به امروز؛ شهر بسیار عوض شده است. زمانی که کتاب چاپ شد و به دست من رسید، من دو پاراگراف را نپسندیدم. با خود ایشان هم مطرح کردم و گفتند شما با همان شجاعتی که هنگام ازدواج با شهید احمد یوسفی داشتید، اجازه چاپ کتاب را بدهید. کسی مایل به ازدواج ما با هم نبود و ما بعد از ازدواج به تهران آمدیم. جعفریان با یادآوری آن زمان از من خواست که با همان شهادت جلو بپیام و با چاپ کتاب موافقت کنم. به‌هرحال من هم قبول کردم و کتاب چاپ شد اما قرار شد در چاپ‌های بعدی آن دو پاراگراف حذف شود.» راوی کتاب درباره بازخوردهایی که با انتشار آن دریافت کرده، گفت: «دوستان و همکاران زیادی از شهرهای مختلف با من تماس می‌گرفتند و درباره کتاب با من صحبت می‌کردند. در کل بازخوردها بد نبود اما خوب گاهی وقت‌ها هم پیش می‌آمد که احساس می‌کردم به‌خاطر ترسیم یک زندگی واقعی، به مذاق برخی افراد خوش نیامده و آن را نپسندیده‌اند.» همسر شهید در پاسخ به علت انتخاب عنوان «پاییز آمد» برای کتاب پاسخ داد: «عنوان کتاب هم پیشنهاد من بود و هم پیشنهاد نویسنده. اتفاقات زیادی ازجمله آشنایی من و احمد و شهادت ایشان در پاییز رخ داد. علاوه‌بر آن، من همیشه شعر پاییز آمد را برای احمد می‌خواندم. در میان عناوین مطرح‌شده، این اسم را بیشتر از بقیه پسندیدیم.»

در آخر از ایشان خواستیم تا برایمان از شهید خاطراتی نقل کنند. موسوی دو خاطره از شهید تعریف کرد: «شهید خاطرات مختلفی دارد اما من دو خاطره که در کتاب نیست را تعریف می‌کنم. شهید ما قبل از اینکه ما با هم ازدواج کنیم، دو انگشت نداشت. در قزوین این دو انگشت قطع شده بود و چون دیگر امکان پیوند وجود نداشت، احمد انگشت‌ها را در باغچه بیمارستان قزوین دفن کرده بود. ما هر وقت که از قزوین رد می‌شدیم برای آن دو انگشت فاتحه‌ای می‌خواند. من همیشه به این کارش می‌خندیدم و می‌گفتم چرا این کار را می‌کند. او هم

\_\_\_\_\_

خیلی بالا بود و به‌عنوان مهندس‌ی رزمی سپاه انتخاب شد.»

مجید ارجمندفر درباره رابطه خودش با این شهید دو عنوان همکار و استاد و شاگرد را انتخاب کرد و گفت: «من از شهید ۱۰ سالگی کوچک‌تر بودم و در ۱۵، ۱۶ سالگی برای کمک به بسیج رفتم. در آن زمان، شهید یوسفی مربی بود و من هم در سمت کمک‌مربی به یکی دیگر از مربی‌ها، شهید قامت‌بیات کمک می‌کردم. ما بچه‌ها که سن و سال‌مان کمتر بود، در کنار این بزرگان به اردوها می‌رفتیم و در کلاس‌هایی که داشتند شرکت می‌کردیم. مثلاً ابزار سلاح‌ها و تجهیزات را حمل می‌کردیم و به مربی‌ها در تدریس کمک می‌کردیم.» ارجمندفر به‌رهبانی و آرامش‌را از ویژگی‌های شاخص این شهید نام برد و گفت: «ایشان در کار عصبانی نمی‌شد و سعی می‌کرد با لبخند و با حوصله موضوعی را توضیح دهد و کسی را مجاب کند. همه ما هم مجذوب رفتار ایشان بودیم و او را دوست داشتیم. او طوری رفتار می‌کرد که بچه‌ها را شیفته شخصیتش کرده بود. زمانی که جوانی مجذوب استادش بود، انگار کلام استاد روی سنگ کنده‌کاری می‌شود و دیگر نمی‌شود آن را از حافظه پاک کرد. اخلاق خوب ایشان همراه با اشراف موضوعی که داشتند باعث

**گزارش «فرهیختگان» از کتاب «پاییز آمد» نوشته گلستان جعفریان که قرار است تقریظ رهبر انقلاب بر آن رونمایی شود**

# «پاییز» بهار من است

در موقعیت انتخاب قرار می‌گیرد. این تعامل مخاطب با داستان، بازل گمشده‌ای در میان کتاب‌های ژانر ادبیات پایداری است.

برای نوشتن این کتاب، گلستان جعفریان ماهی به مدت سه سال یک بار به زنجان سفر می‌کرد تا بتواند خاطرات فخرالسادات را ثبت کرده و به نوشته دریاورد. او درباره چالش‌هایی که در نوشتن این کتاب داشت گفت: «واقعا در انجام این کار مشکل داریم و سخت است. چرا باید [نوشتن] کتاب چند سال طول بکشد؟ زیرا روری فخرالسادات نمی‌خواهد اینگونه (شفاف و واقعی) روایت کند. از طرف دیگر نویسنده‌های ما با استانداردهای ارزشی و شوق‌آفرین کاملاً خو گرفته‌اند. به‌نظم شوق‌آفرینی و تبلیغی کار کردن برای جنگ برای دهه ۱۳۶۰ است و برای امروز نیست. مادامی که کشور در صلح است باید بسترسازی ارزشی شکل بگیرد؛ نباید به‌گونه‌ای بنویسیم که شورآفرینی برای حضور در جبهه‌ها باشد. نگاه این است و راوی به این موضوع تن نمی‌دهد و واقعا کار پیچیده‌ای است. تا لحظه آخر انتشار کتاب، راوی می‌گفت این چاپ نشود، آن را حذف کن. اینها را سانسور کن ... و برای پنج کتاب اخیرم در ۱۰ سال گذشته با این مشکلات روبه‌رو بودم و زمان زیادی برد تا راوی به آنچه می‌خواهم، تن دهد.»

برای اینکه بیشتر از این کتاب و خاطرات بدانیم به سراغ فخرالسادات موسوی، همسر شهید و یکی از هم‌زمانش رقتیم تا برایمان بیشتر از شهید بگویند.



\_\_\_\_\_

پاسخ می‌داد که فلسفه دارد. فردای شهادت ایشان، برادرم در خواب می‌بیند که سه فرشته روی اجزای بدن شهید در حال قیمت‌گذاشتند. به دست ایشان که می‌رسند، یکی از آن فرشته‌ها دو انگشت را سر جایش قرار می‌دهد و می‌گوید که دستش را کامل حساب کنید. برادرم من در جریان فاتحه خواندن شهید برای انگشتان دستش نبود و من آن موقع منظور او را از «فلسفه دارد» متوجه شدم. انگار او می‌خواست با بدن کامل در محضر خدا حاضر شود.» خاطره دومی که همسر شهید تعریف کرد یک ماه بعد از ازدواج‌شان رخ داده بود: «یک‌ماه از ازدواج ما گذشته بود که یک روز احمد به من گفت، بربایت خواستگار آمده. به او گفتم با من شوخی نکن و او پاسخ داد که شوخی نمی‌کنم. یکی از رزمنده‌هایی که خبر از ازدواج من و احمد نداشت، من را از او خواستگاری کرده بود. زمانی که می‌فهمد احمد همسر من است، بسیار ناراحت می‌شود و عذرخواهی می‌کند. حدود دو سال از این ماجرا گذشت. یک روز که داشتم حیاط خانه را می‌شستم احمد گفت: «خواستگارت شهید شد.» همان لحظه یاد آن اتفاق افتادم. احمد می‌خواست با این حرفش به من بگوید که روی پیشانی من نوشته «همسر شهید.» من دیدم که خیلی دارد پروویی می‌کند. شلنگ آب را به طرفش گرفتم. بچه کوچک ما هم آنجا بود و فکر می‌کرد که ما داریم بازی می‌کنیم، آمد کنارش و خیس شد. جسد آن بنده خدا بعد از شهادت احمد آمد. در مراسم ایشان کنار تابوت نشستم و ناخودآگاه بعضی گلویم را گرفت.»

فخرالسادات موسوی درباره تقریظ رهبری برای کتاب پاییز آمد گفت: «من دو هفته پیش باخبر شدم که رهبر برای کتاب تقریظ نوشتند. بسیار خوشحال شدم از این جهت که رهبری داریم که ذائقه این دارد و اهل کتاب خواندن است. مهر تأیید ایشان بر کار ترکیبی من و جعفریان، احساس خیلی خوبی به من داد و احساس کردم کار درستی انجام داده‌ام.»

\_\_\_\_\_

سردار مجید ارجمندفر، دوست و همکار سردار شهید احمد یوسفی است، کسی که سال‌ها در کنار این شهید حضور داشته و به‌گفته خودش از او آموخته؛ در گفت‌وگویی که با او داشتیم؛ از نحوه آشنایی‌اش با شهید گفت و درباره ویژگی‌ها و خصوصیت‌های اخلاقی شهید صحبت کرد.

ارجمندفر صحبت‌هایش را درباره شهید احمد یوسفی این‌گونه آغاز کرد: «قبل از شروع دفاع مقدس، در سال ۵۹ سپاه تأسیس شد. شهید احمد یوسفی هم در کنار دیگر عزیزان جزء مدیران اصلی سپاه زنجان بود. مجموعه سپاه از دو مجموعه مجزا تشکیل شده بود. یکی از این قسمت‌ها مربوط به فرماندهی سپاه، معاونان و ستاد اطلاعات عملیات‌ها بود. واحد دیگر هم به نام واحد بسیج فعالیت می‌کرد. بعد از فرمان حضرت امام که فرمان تشکیل بسیج را دادند، تعدادی از عزیزان که یکی از آنها شهید احمد یوسفی بود واحد بسیج را تشکیل داد. واحد بسیج مأموریت تشکیل پایگاه‌های مقاومت در شهرستان‌ها و استان‌ها را داشت. همچنین به مردم آموزش‌هایی در راستای آشنایی با انقلاب و آشنایی با سلاح، تجهیزات و تاکتیک‌های مختلف داده می‌شد. شهید یوسفی جزء موسسان افرادی بودند که این مأموریت را برعهده داشتند.»